

فراندهاگان تاریخ اسلام

حوادث سال دهم هجرت

ارزیابی بیزاری از مشرکان نمایندگان قبائل در مدینه

تقریباً بعد از هجرت که امیر مؤمنان (ع) در موسم حج سال دهم هجرت ، در مدینه یعنی از طرف پیامبر اسلام خواندورسا اعلام کرد که خدا پیامبر او را به برستان بیزار است ، و آنان باید در طرف چهار ماه ، وضع خود را بگمراه سازند ، با اسلام بیاورند ، و از بت پرستی دست بکشند و یا با خدا و پیغمبر چانه بزنند ، اثر غیبی و سحر بی بخشید ، زیرا قبائل که در نقاط مختلف عربستان بر اثر عناد و لجاج ، در برابر منطق قرآن و آئین توحید سر فرود نمیآوردند و امر ارادتند که به عبادت نشت و ناروا می خود ، و گرایش به اوام و خرافات و پرستش سنگ و گل ادامه دهند به دست یافتند ، نمایندگان از طرف خود روانه مرکز اسلام مدینه نمودند ، هر کدام از این هیئتها با پیامبر بیعت و سخن داشت ، این سعد در طبقات (۱) خصوصیات هشتم و دهم از آنجا نقل و ضبط کرده است ، هموم این وقوف و هیئت آنهم پس از خواندن تعلیمات ، حاکی است که در آغاز سال دهم هجرت ، برای مشرکان عرب در قابل اطمینانی باقی نمانده بود ، و گرفته به آنجا بنام بر دو به کمک یکی گرفتار آلی می کردند ، هنوز چهار ماه سر نیامده بود که تمام ملت حجاز ، زیر پرچم توحید درآمدند ، و در نطفه حجاز شکستهای ، بی ، بت پرستی باقی نماند ، بلکه بالاتر گروهی از مردم یمن و بحرین و یمنه نیز متوجه اسلام گردیدند .

تسلیمه در میان هیئت نمایندگان بی حنیفه یکی از افراد هیئت نمایندگان قبیله بنی حنیفه ، تسلیمه بود که پس از مراجعت به پیامبر را امر دادند پیش گرفت ، و ادعای نبوت نمود ، و پیامبر او را «تسلیمه کذاب» نامید و او از بزرگ عقاب و توقیت رسول خدا را مشاهده کرده ، و تصمیم گرفت که پس از یاد گشت به پیامبر ، خود را پیامبر خدا ، پسان محمد که پیامبر واقعی خدا بود ، معرفی کند . وی به پیامبر اسلام از پیامه نامهای شرح زهر که در آن به نبوت رسول خدا تصریح

کرده ولی خود را نیز پیامبر خوانده بود ، نوشت : من در نبوت شریک تو هستم ، نمی از حکومت زمین مربوط به تو است ، و نمی از آن مربوط به من می باشد . دوی این نامه را با دوتن از علاقه مندانش ، حضور رسول خدا ارسال نمود ، آن دو نفر از مسلمانانی بودند که : نیرنگهای مسیلمه آنها را از اسلام باز داشته بود . پیامبر از آنان پرسید : آیا به رسالت و نبوت من اعتراف دارید ؟ گفتند : بلی ما ترا رسول خدا میدانیم ، سپس پرسید نظر شما در باره مسیلمه چیست ؟ گفتند او در رسالت شریک خواست ، پاک چنین اعتراض صریح ، که نتیجه آن ارتداد و باز گشت از اسلام بود ، مستلزم آن بود که پیامبر قانون ارتداد را درباره آنان اجرانماید ، ولی از آنجا که در میان تمام جوان سفا احترام خاصی دار ، و از آن من نظر پیامبر گناه آنان را نادیده گرفت و به نامه مسیلمه چنین پاسخ داد : نامه است از محمد رسول خدا به مسیلمه دروغگو ، آگاه باش : زمین مال خدا است ، و بهر کسی بخواند آن را و او گذار مینماید ، آنچه از آن پر عیز گاران است ، تو (با ادعای بی اساس خود مردم) و حشر ، را نابود ساختی خدا ترا و کسانی را که به نبوت دروغین تو صحنه گذارده اند نابود کرده (۱)

دعای پیامبر وقتی مستجاب شد که مسلمانان پس از رحلت پیامبر ، مردمان عرب را تقویت کردند ، و در سال یازدهم هجرت با دادن هزار دویست کشته ، و کشتن بیست هزار تن از مشرکان ، بساط دعوت مسیلمه را برچیدند ، و سرانجام مسیلمه به دست ابودجانة انصاری کشته شد . (۲)

سوت فصد به جان پیامبر در میان قبائل عرب ، سران قبیله « بنی عامر » به شرارت و سرکشی معروف بودند ، سه نفر از سران آنها به نامهای « عامر » ، « داریده » ، « جبار » تصمیم گرفتند که در اس هیئت از بنی عامر وارد مدینه شوند و در جلسه ای که با پیامبر مذاکره میکنند ، وی را از طریق خیله به قتل برسانند ، نشه این بود که عامر با پیامبر به گفتگو پردازد ؛ موقی که او با پیامبر ، گرم گرم مشغول سخن گفتن است دارد به ، باشمشیر خود ، پیامبر را از پای در آورد .

وقایع دیگری هیئت نمایندگی از نشه این سه نفر ، اطلاعی نداشتند ، و همه آنها وفاداری خود را نسبت به اسلام و شخص پیامبر ابراز کردند ولی عامر از هر نوع تقاضای صلح بگریزم ، این جمله را می گفت ، و به وارنده نگاه میکرد ، ولی هر چه در جبهه او وقت می کرد او را ساکت و آرام می یافت ، پیامبر در پاسخ او می گفت تا اسلام را بیآوری این مطلب عملی نیست ، بالاخره عامر از ناچیزه وارنده در اجراء تصمیمی که گرفته بودند ، مأیوس گردید ،

۱- متن نامه پیامبر چنین است : من رسول الله الی مسیلمه الکذاب ما بعد فان الارض لله و رزقها من بضاعته عباده و العاقبة للمتین وقد اعلکت اهل حجر ابادک الله و من سوب ملک (بخارج ۲۱ ص ۴۱۲)

۲- بخارج ۲۱ ص ۴۱۳ و الکامل ج ۲ ص ۲۰۴

گو بادار بدیده هر موقع تصمیم میگرفت که دست به شمشیر ببرد و حمله کند، رعب و فطانت پیامبر آورد از اجراء نیت خود، بازیداشت، در پایان جلسه، عامر از جای خود برخاست و به دشمنی پیامبر اظهار نمود، و گفت من «دیده» را با اسب و سر باز در برابر تو بر میزنم، پیامبر با حلم و بردباری خاصی که داشت، به سخن او پاسخ نگفت. و از خدا خواست که او را از شر هر دو نفر مکنون دارد. چیزی نگذشت که دعای حضرت رسول مستجاب شد. عامر در نیمه راه به بیماری طاعون مبتلا گردید، و به وضع بدی در خانه اش از دین سلول، در گذشت و وارید، نبرد پیامبر دچار صاعقه شد، و سوخت، و همین پیش آمد، بد که متوجه کسانی گردید که درباره پیامبر تصمیم سوء داشتند، پیوند ایمان را در دل مردم دینی عامر استوار ساخت. (۹)

امیر مؤمنان از طرف پیامبر به نمن می فرود

اقبال و توجه مردم حجاز به اسلام، و اطمینانی که پیامبر از ناحیه قبائل عرب پیدا کرد، به او فرصت داد که شماع قدرت اسلام را به داخل کشورهای همسایه و همجازه گسترش دهد، و برای نخستین بار یکی از باران دانشمند خود معاذ بن جبل را رهسپار یمن ساخت، تا ندای توحید و اسول آئین اسلام را، برای مردم یمن تشریح کند. پیامبر در ضمن سفارشهای مفصل خود، به معاذ چنین توصیه فرمود:

از سختگیری بپرهیز و مردم را به نیرودهای الهی که از آن افراد ایمان است بشارت ده، در یمن با گروه اهل کتاب، رو برو می شوی، و آنان از تو می پرسند که کلیه بهشت چیست در پاسخ آنان بگو: اعتراف به کائناتی و بی همگانی خداوند.

گویا معاذ با احوالهای که بدگمانی و سنت داشت مع الوصف به سوالی که از وی درباره حقوق شوهر برده سر، پرسیده بودند، جواب کاملی نداده بود (۱۰) از این جهت پیامبر تصمیم گرفت، شاگرد ممتاز حکمت خود، امیر مؤمنان جوانه یمن ساذق تادیر را توفیقاً به یمن بفرستد و بیانات استدلال و نیروی بازو و شجاعت و شجاعت و شجاعت یمن تادیر وی، نفوذ اسلام گسترش یابد.

او علی را طلبید، و گفت: علی امی ترا بپسوی، یمن، اعزام میدارم تا آنان را به اسلام دعوت کنی و احکام خدا و حلال و حرام او را بیان نمایی، و هنگام بازگشت به مدینه، زکات اموال مردم، و تخریب و مالیاتی را که خداست تعالی آنها بر دارند، بگیری و به بیت المال برسانی.

علی در حضر پیامبر با کمال تواضع گفت:

«من يك فرد جوانی هستم که در طول عمر داوری نکرده، و روی کرسی قضاوت قرار نگرفته ام، پیامبر دست بر سینه علی زد، و در باره وی، دعا کرد و گفت یا اربابا قلب علی را هدایت فرما و زبان او را از لغزش مصون بدار، سپس فرمود: علی! با کسی از در جنگ وارد مانی، و کوشش کن در پرتوی نیروی منطق و حسن سلوک مردم را به راه راست هدایت نمائی بخدا سو گنند: اگر خدا کسی را به وسیله توبه راه راست راهنمایی کند از آنچه خود رشید بر آن می تابد بهتر و نیکوتر است.

۱- سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۶۸، ۵۶۹

۲- سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۱۰